Journal of Fiqh and Usul
Vol. 50, No. 4, Issue 115
Winter 2019
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v50i4.60478

فقه و اصول
سال پنجاهم، شماره ٤، شمارۀ پیاپی ١١٥
زمستان ١٣٩٧، ص ٩٨-٧٥

بررسی انتقادی قاعده لا دیةَ لِمَن قَتَلَه الحَدّ*

سیدحسین قندیلی
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد
Email: ghandilihosein@gmail.com
دکتر علیرضا عابدی سرآسیا [1]
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: a-abedi@um.ac.ir

چکیده

یکی از قواعد فقهی که در حوزه فقه جزایی دارای کاربرد است قاعده «لا دیة لمن قتله الحد» است. طبق نظر مشهور فقهای شیعه و همچنین ماده ۴۸۵ قانون مجازات اسلامی مفاد قاعده بر نفی کلی ضمان نسبت به کسی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده دلالت می‌کند. مهم‌ترین ادله قول مشهور روایاتی است که صراحت در نفی کلی ضمان دارد. بر این اساس، روایات مطرح شده ادله حرمت خون مسلمان را تخصیص می‌زنند. چنان‌چه ادله حرمت خون مسلمان آبی از تخصیص شناخته شود و همچنین در صراحت روایات مطرح از سوی قائلان به نفی کلی ضمان خدشه شود، در این صورت می‌توان مستندات قاعده را به وسیله ادله حرمت خون مسلمان تخصیص زد و ضمان را صرفاً از عهده مجری حد برداشت و دیه چنین فردی را از بیت المال پرداخت کرد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی به بررسی این احتمال و ادله آن، نقد نظر مشهور و سایر اقوال، قلمرو و ضوابط اجرای قاعده و نیز رابطه آن با قواعد مشابه پرداخته است.

همچنین مطابق با هر دو دیدگاه این قاعده را می‌توان به قصاص سرایت داد ولی سرایت آن به تعزیرات براساس دیدگاه مشهور مبنی بر این که مفاد قاعده، نفی کلی ضمان می‌باشد قابل خدشه و مورد اختلاف است. با توجه به نظریه مطرح شده در این نوشتار، در همه حدود و تعزیرات چنان‌چه اجرای مجازات منجر به مرگ شود بیت المال ضامن خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حدود، قاعده لا دیة لمن قتله الحد، قصاص، ضمان، تعزیرات، ضمان قتل.

---

*. تاریخ وصول:١٣٩٥/٠٩/٠٢؛ تاریخ تصویب نهایی:١٣٩٦/٠٤/٠٧.
[1] . نویسنده مسئول

مقدمه

یکی از قواعد فقهی باب حدود، قاعده «لا دیة لمن قتله الحد» است که می‌توان از آن به قاعـده «نفـی دیه از کشته مجازات» تعبیر کرد. این قاعده با وجود اینکه بسیار مهم و مربوط به جان انسان‌ها است امـا در کتب قواعد فقهی به عنوان یک قاعده کمتر مورد بحث قرار گرفته است. لذا ضروری بـه‌نظر می‌رسـد تـا بـه عنوان یک قاعده فقهی و به‌صورت مستقل مطرح شود و اقوال موجود، مستندات، قلمـرو و ضـوابط اجـرای این قاعده و نیز رابطه آن با قواعد مشابه مورد بررسی قرار بگیرد.

از این قاعده با عناوین مختلفی تعبیر شده است؛ از جمله: «لا دیة لمن قتله الحد» (مصطفوی، ۲۳۵) و «من قتله الحد فلا دیة له». (شیرازی، ۲۰۵) در تسهیل المسالک آمده است: «من قتله الحد فـلا دیـة لـه ... و من قتله القصاص بأمر الإمام فلا دیة له فی قتل و لا جراحة.» (کاشانی، ۱۷).

همچنین این قاعده در کتب فقهی به عنوان یک مسئله شرعی و با عنـاوین تقریبـاً مشـابهی بیـان شـده است. مثلاً ابن زهره حلبی بیان می‌کند: «لا دیة لمقتول الحدود و الآداب المشروعة» (ابـن زهـره، ۴۲۰) و علامه حلی می‌نویسد: «من قتله الحد أو التعزیـو فـلا دیـة لـه» (علامـه حلـی، ۴/ ۱۵۸) و یـا شـهید اول می‌فرماید: «من قتله الحد أو التعزیر فهدر.» (اللمعه، ۲۶۰). در تحریر الوسیله آمده است: «سـرایة الحـد لیست مضمونة لا علی الحاکم و لا علی الحداد» (امام خمینی، ۲/ ۴۸۹) و سـید عبـد الاعلـی سـبزواری می‌نویسد: «کل من قتله الحد فلا ضمان.» (سبزواری، ۲۷/ ۲۹۱).

مفاد قاعده

همان طور که از نام این قاعده پیداست، مفاد آن، مربوط به جایی است که فردی بر اثـر اجـرای حـدود شرعی بمیرد بنابر نظر مشهور فقهای شیعه این قاعده، دلالت بر هدر بودن خون او داشته، هیچ گونـه دیـه و یا قصاص نفس در کار نخواهد بود (صاحب جواهر، ٤١/ ٤٧٠). یکی از فقه‌پژوهان معاصـر ایـن قاعـده را چنین بیان فرموده‌اند: «هرگاه قتلی در نتیجه اقامه حد رخ دهد، برای آن، دیه‌ای وجود ندارد.» (مصـطفوی، ۲۳٥)؛ یعنی هیچ کسی ضامن خون مقتول نیست. اگر چه روایات و نیز عبارات فقها دیه را به طـور کلـی و اجمالی نفی کرده‌اند اما امام خمینی تصریح می‌کنند که نه حاکم شرع و نه مجری حد، هیچ یـک، ضـامن نیستند (۲/ ٤٨٩). همچنین همان گونه که گذشت، در برخی تعابیر، عنوان تعزیر و قصاص نیـز ذکـر شـده است. بنابر پذیرش این نکته می‌توان مفاد قاعده را این گونه بیان داشت که اگر کسی بر اثـر اجـرای یکـی از مجازات‌های اسلامی (حد، تعزیر، یا قصاص) کشته شود، خون وی هدر است. با بررسی آثار فقها می‌توان مفاد این قاعده را به دو صورت ایجابی یعنی هدر بودن، و سلبی یعنی عدم ضمان بیان کرد: ۱) کسی که بـر

اثر اجرای حد، تعزیر، یا قصاص بمیرد، خونش هدر است؛ ۲) هیچ کس ضامن خون کسی که براثر اجرای حد، تعزیر، یا قصاص کشته‌شده نیست. البته مراد از حد، حدود پایین‌تر از سلب حیات است. ظاهراً این مسئله در عبارات فقها به صراحت نیامده اما از این که برای اجرای قاعده قیودی همچون عدم تجاوز و عدم غفلت ذکر شده معلوم می‌شود محل بحث حدود پایین‌تر از سلب حیات است زیرا مطرح نمودن چنین قیودی در سلب حیات معنا ندارد. همچنین در ماده ٤٨٥ قانون مجازات اسلامی این قید به صراحت بیان شده است.

توضیح مفردات قاعده

۱. لا

لا برای نفی جنس است پس معنای عبارت، نفی مطلق دیه از کسی است که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده است.

۲. دیه

دیه در اصل از مصدر ودی است که «ها» جانشین «واو» در اول کلمه شده است و به حقی که به مجنیٌ علیه پرداخت می‌شود اطلاق می‌گردد (مشکینی، ٢٤٨). همچنین در قرآن کریم به‌عنوان خون بهای مقتول مطرح شده است (النساء: ۹۲). در اصطلاح فقهی مالی است که به جنایت بر حر در نفس یا پایین‌تر از آن، واجب می‌شود، چه مقدر باشد یا نه (شهید ثانی، مسالک، ۱۵/ ۳۱۵). مراد از مقدر بودن یا نبودن این است که میزان آن در شرع تعیین شده باشد یا نشده باشد.

۳. حد

حد در لغت به معانی «منع»، «منتهای یک چیز» و «آن چه که بین دو شیء فاصله ایجاد می‌کند» است (جوهری، ۲/ ۴۶۲). در اصطلاح فقهی، حد، در مقابل تعزیر به کار می‌رود که عبارت است از: مجازات مقرر و مخصوص که نوع و مقدار آن از سوی قانونگذار اسلامی دقیقاً معین شده است (محقق داماد، ۴/ ۷۵). اما در لسان روایات معنای گسترده‌تری دارد و شامل قصاص نیز می‌شود چنانکه در روایت معاویة بن عمار در مورد کسی که مرتکب قتل شده و به داخل حرم گریخته، آمده است که وقتی از حرم خارج شد، حد بر او اقامه می‌شود (کلینی، ۴/ ۲۲۸).

همچنین در روایات متعددی بر تعزیرات اطلاق حد شده است؛ نظیر مجازات خوردن گوشت خوک (همان، ۷/ ۲۶۶)، مجازات کودکان و زدن قسمتی از شلاق (مقدس اردبیلی، ۱۳/ ۹۸)، و به تصریح برخی فقیهان، چنین کاربردی زیاد و شایع است (همان، ۱۳/ ۹۹). با این توضیح می‌توان گفت که واژه حد در

روایات، هنگامی که به طور مطلق و خالی از قرینه به کار می‌رود، به معنای مطلق عقوبت است و شامل تمامی مجازات‌های اسلامی می‌شود.

٤. تعزیر

معنای لغوی تعزیر تأدیب است (جوهری، ۲/ ۷٤٤) و معنای شرعی آن مجازات یا نکوهشی است که مقدار آن از طرف شرع تعیین نشده است (شهید ثانی، مسالک، ۲/ ٤۲۳). همچنین با بررسی کلمات گروه زیادی از فقیهان چنین استفاده می‌شود که معنای تعزیر، ضرب با تازیانه به میزان کمتر از حد است (محقق داماد، ٤/ ۲۰۳). به‌نظر می‌رسد اصطلاح روایی تعزیر نیز با معنای فقهی آن یکی باشد چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده امیر المؤمنین (علیه السلام) اجرای حد را بر دو تن که یک دیگر را قذف نمودند بخشید و آن‌ها را تعزیر نمود (ابن بابویه، ٤/ ٥٥). در مجموع می‌توان نتیجه گرفت تعزیر در اصطلاح فقهی و لسان روایات، عقوبتی است که از حد، کمتر بوده و میزان آن مشخص نباشد.

اقوال موجود در مسئله

در میان فقهای شیعه سه قول در مورد قاعده مطرح شده است.

قول اول که مختار مشهور فقها است (صاحب جواهر، ٤۱/ ٤۷۰) قاعده را مطلقاً چه در حق الناس و چه در حق الله جاری می‌داند و معتقد است که هیچ کس ضامن خون فردی که بر اثر اجرای حد کشته شده نیست. حتی بیت المال هم ضامن خون چنین فردی نمی‌باشد. در میان فقها بسیاری همچون علامه حلی (علامه حلی، ۹/ ۳٤۷) صاحب جواهر (صاحب جواهر، ٤۱/ ٤۷۰)، امام خمینی (۲/ ٤۸۱) و خویی (خوئی، ٤۱/ ۳۷۷) این قول را می‌پذیرند.

قول دوم اصل قاعده را می‌پذیرد ولی آن را مختص به حق الله مثل حد شرب خمر می‌داند و بیت المال را در حق الناس ضامن می‌داند (منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ۲/ ۳٦۷).

قول سومی هم در میان فقها وجود دارد که در اصل قاعده خدشه می‌نماید. این قول را سید احمد خوانساری در جامع المدارک مطرح می‌فرمایند. ایشان عمل به قاعده را مشکل دانسته و آن‌را منافی با ادله حرمت خون مسلمان می‌داند که ظاهر آن‌ها اباء از تخصیص دارند (خوانساری، ۷/ ۱٦۱).

نویسندگان این مقاله در صدد طرح و تقویت قول چهارمی هستند که بر اساس آن با ایجاد جمع عرفی بین ادله حرمت خون مسلمان و قاعده لا دیه ثابت می‌شود که قاعده در مقام نفی دیه از مجری حد است و دیه مقتول باید از بیت المال پرداخت شود. در این صورت اشکال مطرح شده در قول سوم هم دفع خواهد شد.

در ادامه هریک از این اقوال به‌همراه ادله آن‌ها بیان خواهد شد.

این تفصیل مربوط به حدود که بخش اصلی قاعده را تشکیل می‌دهد، است. اما برای هـر یـک از قـول اول و دوم و چهارم می‌توان چهار صورت در نظر گرفت. صورت اول شمول قاعده در قصاص و تعزیـرات؛ صورت دوم شمول قاعده در تعزیرات و عدم آن نسبت به قصاص؛ صورت سوم شمول قاعـده در قصـاص و عدم آن در تعزیرات؛ صورت چهارم عدم سرایت قاعده به قصاص و تعزیرات.

نظر فقهای عامه

در میان علمای عامه عده‌ای قائل به هدر بودن خون کسی هستند که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده و ظاهراً دلیل آن‌ها مشروعیت حدود و تعزیرات است؛ یعنی چون مقتول بر اثر اجـرای یـک حکـم شـرعی کشته شده کسی ضامن نیست. همچنین ابوحنیفه و مالک قائل به هدر بودن خون کسی هستند کـه بـر اثـر اجرای تعزیر کشته شده است (ابن قدامه، ۱۰/ ۳٤۹). نکته دیگر آنکه در این مورد روایتـی در کتـب روایـی اهل سنت نقل شده که می‌تواند از مستندات این قول باشد. بر اسـاس ایـن روایـت از امیـر المـومنین علیـه السلام نقل شده «من مات فی حد، فإنما قتله الحد، فلا عقل له...» (الألبانی، ۷/ ۲۹۷) با همین مضـمون از ابابکر و عمر هم روایتی نقل شده است (متقی هنـدی، ۱۵/ ۷۰). همچنـین برخـی قاعـده را نسـبت بـه تادیبات هم جاری می‌دانند و در این مورد به روایتی که از ابوطالب نقل شده و دلالـت بـر عـدم ضـمان در تادیبات معلم و شوهر نسبت به همسر انجام داده‌اند استناد شده است (ماوردی، ۲۸۲). در مقابـل شـافعی قائل است به جز حد شرب خمر در سایر حدود، خون مقتول هدر است و به روایتی استناد می‌کنـد کـه بـر اساس آن حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: لیس أحد أقیم علیه الحد فیموت فأجد فی نفسی شیئا، إن الحق قتله إلا حد الخمر، فإن رسول الله «صل الله علیه و آله و سلم» لم یسنه لنا[1] (ابن حجر عسقلانی، ۲/ ۱٥٤). اما نسبت به تعزیرات، شافعی امام را ضامن می‌داند (ابن قدامه، ۱۰/ ۳٤۹). همچنین در میان عامـه این نظر هم مطرح شده که ممکن است عاقله ضامن دیه باشد (مبسوط، ۸/ ٦٦).

ادله اقوال

مستندات قول اول

فقهایی که قاعده «لا دیة لمن قتله الحد» را در تمامی حدود پذیرفته‌اند به ادله‌ای استناد نموده‌اند؛ کـه

۱ کسی که در اثر اجرای حد بمیرد تصور نمی‌کنم که چیزی به عهده کسی بیاید زیرا این کار حق یعنی اجراء حد بـوده کـه او را کشته، البته جز حد خمر زیرا از پیامبر (ص) در این مورد چیزی بما نرسیده است.

به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

أ. قرآن

خداوند در آیه ۹۱ از سوره توبه می‌فرماید:

«لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج إذا نصحوا لله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم»[۲]

در میان فقها برخی همچون ابن ادریس حلی (ابن ادریس حلی، ۳/ ۳٦۱) به این آیه استناد نموده‌اند و بیان داشته‌اند کسی که اجرای حد می‌کند در واقع مصداقی از همین آیه است لذا ضمانی در این رابطه بر او نخواهد بود. صاحب جواهر نیز به قاعده احسان استناد نموده‌اند که در واقع مصداق همین آیه است (صاحب جواهر، ٤۱/ ٤۷۱).

نقد استدلال به قاعده احسان

در این میان اشکالی مطرح شده و آن این که پرداخت دیه از بیت المال منافاتی با قاعده احسان ندارد بلکه جمع بین این قاعده با قاعده «دم المسلم لا یذهب هدرا» اقتضا می‌کند دیه مقتول از بیت المال پرداخت شود. یعنی از یک طرف متولیان اجرای حد محسن‌اند و نباید ضامن باشند و از طرف دیگر هیچگاه خون یک مسلمان نباید پایمال شود لذا باید دیه مقتول از بیت المال پرداخت شود (مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۳۹۲). همچنین صاحب جامع المدارک صرف محسن بودن را سبب عدم ضمان نمی‌دانند چنانچه در برخی موارد مشابه صرف احسان سبب نفی ضمان نمی‌شود مثل باب لقطه (خوانساری، ۷/ ۱٦۱).

ب. سنت

روایات موجود در این مورد به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته اول که مورد استناد قول اول است شامل روایاتی است که قاعده را در تمامی حدود جاری می‌داند؛ خواه حق الناس باشد یا حق الله. دسته دوم مواردی را در برمی‌گیرد که دلالت بر شمول قاعده در حق الله و عدم شمول آن در حق الناس دارد و مورد استناد قول دوم است.

روایات دسته اول

یکی از مهم‌ترین روایات دسته اول روایت صحیحه حلبی است. در این روایت راوی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

---

۲ نه بر افراد ناتوان و نه بر بیماران ونه بر کسانی که چیزی برای انفاق (در راه جهاد) ندارند، گناهی نیست (که در میدان جهاد شرکت نجویند،) به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند (؛ و از آنچه در توان دارند مضایقه ننمایند؛ زیرا) بر نیکو کاران راهی برای مواخذه نیست؛ وخداوند آمرزنده و مهربان است (ترجمه مکارم شیرازی).

«أیما رجلٍ قتله الحد فی القصاص فلا دیة له» (کلینی، ۷/ ۲۹۱).

در هر حال این روایت از دوره فقهای متقدم تا کنون مورد استناد بسیاری از فقها قرار گرفته است (علامه حلی، ۹/ ۳٤۷)، (شهید اول، غایة المراد، ٤/ ۳۰۰)، (مقدس اردبیلی، ۱۳/ ۳٦۳)، (فیض کاشانی، ۲/ ۱۲٦۸)، (مرعشی نجفی، ۳۷۷)، که از جمله آن‌ها می‌توان شهید ثانی (شرح لمعه، ۲/ ۳۷٤)، صاحب جواهر (صاحب جواهر، ٤۱/ ٤۷۱) و خویی (خویی، ٤۱/ ۳۷۷) را نام برد. ظاهراً خویی سند روایت را می‌پذیرد و تعبیر صحیحه حلبی را در مورد آن به کار می‌برد.

علاوه بر این روایت هفت روایت دیگر با مضمونی مشابه در کتب روایی نقل شده است که مورد استناد بسیاری از فقها قرار گرفته است.[۳]

نقد و بررسی روایات

روایات نقل شده ضمان را به طور مطلق (از عهده مجری حد و بیت المال) بر می‌دارد؛ و بر هدر بودن خون کسی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده دلالت دارد. در صورت اعتقاد به قطعی بودن دلالت این روایات می‌توان آنها را سبب تخصیص ادله حرمت خون مسلمان دانست. اما به‌نظر می‌رسد نمی‌توان این روایات را نص دانست؛ زیرا شاید منظور «لم یکن له دیة علی القاتل یا لم یکن له دیة علی غیر بیت المال» باشد. این فرض اگر چه مخالف با ظاهر و اصل عدم تقدیر است لکن ادله حرمت خون مسلمان که ظاهراً اباء از تخصیص دارند (خوانساری، ۷/ ۱٦۱) و همچنین اهمیت بسیار بالای بحث دماء و نفوس نزد شارع مقدس می‌تواند مبین این امر باشد. براین اساس باید روایات را ظاهر بدانیم نه نص. شواهدی بر این امر وجود دارد که در مستندات قول مختار خواهد آمد.

---

۳ ۱- زید حشام از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که بر اثر اجرای قصاص کشته شده سؤال می‌کند که آیا دیه دارد، حضرت می‌فرمایند: «لَوْ کانَ ذَلِک لَمْ یقْتَصَّ مِنْ أَحَدٍ وَ مَنْ قَتَلَهُ الْحَدُّ فَلَا دِیةَ لَه» (کلینی، ۷/ ۲۹۱).

۲- ابی صباح کنانی از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که به علت اجرای قصاص می‌میرد سؤال می‌کند که آیا دیه‌ای دارد و حضرت می‌فرمایند اگر این گونه باشد هیچ کس اجرای قصاص نمی‌کند سپس می‌فرمایند: «مَنْ قَتَلَهُ الْحَدُّ فَلَا دِیةَ لَهُ» (کلینی، ۷/ ۲۹۲).

۳-از امیر المومنین منقول است: «من أقمنا علیه حدّا من حدود اللّه فمات فلا ضمان.» (طوسی، مبسوط، ۸/ ٦۳).

٤- از امیر المومنین علیه السلام نقل شده: «مَنْ مَاتَ فِی حَدٍّ أَوْ قِصَاصٍ فَهُوَ قَتِیلُ الْقُرْآنِ فَلَا شَیءَ عَلَیهِ،» (محدث نوری، ۱۸/ ۲۳۳).

٥- حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «مَنْ أُقِیمَ عَلَیهِ حَدٌّ فَمَاتَ فَلَا دِیةَ وَ لَا قَوَدَ» (محدث نوری، ۱۸/ ۲۳۳).

٦- ابو عباس از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَمَّنْ أُقِیمَ عَلَیهِ الْحَدُّ فَمَاتَ أَ یقَادُ مِنْهُ أَوْ یؤَدَّی دِیتُهُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ یزَادَ عَلَی الْقَوَدِ» (طوسی، تهذیب الاحکام،۱۰/ ۲۷۸؛ عاملی، ۲۹/ ٦٥).

۷- معلی بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «مَنْ قَتَلَهُ الْقِصَاصُ أَوِ الْحَدُّ لَمْ یکنْ لَهُ دِیةٌ» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/ ۱۹۱).

ج. مشروعیت اجرای حد

در میان استدلال‌های فقها مبنی بر هدر بودن خون فردی که بر او حد جاری شده، برخی به جایز بودن این امر استدلال نموده‌اند. یعنی کسی که بر اثر اجرای حد شرعی می‌میرد در واقع فعلی عامل مرگ او شده که انجام آن را شارع مقدس جایز دانسته است لذا ضمانی نباید در کار باشد (شهید ثانی، شرح لمعه، ۲/ ۳۷٤).

نقد دلیل مشروعیت

البته مواردی وجود دارد که صرف جایز بودن عمل، سبب هدر بودن خون مقتول نمی‌شود؛ مثلاً در تأدیب کودک چنین امری جریان ندارد؛ یعنی اگر ولیِّ کودک، با رعایت موازین شرعی، اقدام به تأدیب او کند و اتفاقاً سبب قتل او شود، در عین حال که ولی، فعلی جایز انجام داده و در تأدیب، افراطی صورت نگرفته باز هم ضامن خواهد بود (منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۳/ ۵۵۵). مشهور فقهای شیعه قائل به این قول هستند (مکارم شیرازی، تعزیر وگستره آن، ۱۵۵).

صاحب جامع المدارک نیز این دلیل را نپذیرفته‌اند زیرا صرف جایز بودن را منافی ضمان نمی‌دانند چنانچه فرد مضطر اگر برای حفظ جان، مال غیر را بدون اذن صاحبش بخورد در عین آن که کار جایزی را انجام داده باز هم ضامن است (خوانساری، ۷/ ۱٦۱).

از طرفی، در صورت پذیرش این دلیل، آن چه که به وسیله آن ثابت می‌شود عدم ضمان مجری حد است اما عدم پرداخت دیه از بیت المال ثابت نمی‌شود چرا که عموم ادله هدر نبودن خون مسلمان، حالتی را که مسلمان بر اثر فعل جایز کشته شده را هم در بر می‌گیرد[٤] (کلینی، ۷/ ۲۹۵). به عبارتی می‌توان گفت میان این دلیل و ادله حرمت خون مسلمان تنافی نیست زیرا بنابر جایز بودن فعل، مجری حد ضامن نیست، از طرفی چون خون مسلمان محترم است بیت المال باید دیه او را بپردازد.

د. انتفای موضوع دیه

در این رابطه یکی از فقه پژوهان معاصر بیان داشته‌اند، موضوع دیه منتفی است با این استدلال که قصاص و دیه در جایی تعلق می‌گیرد که فعلی از روی عمد یا خطا موجب قتل شده باشد؛ اما در جایی که حد جاری شده، فعلِ قتل به هیچ شکلی، از کسی سر نزده است و آنچه در خارج محقق شده، چیزی نیست جز حدی که مترتب بر عمل جانی بوده است؛ پس در اینجا موضوع دیه منتفی است و قضیه از قبیل سالبه به انتفای موضوع خواهد بود (مصطفوی، ۲۳۵).

٤ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّداً ثُمَّ هَرَبَ الْقَاتِلُ فَلَمْ یقْدَرْ عَلَیهِ قَالَ إِنْ کانَ لَهُ مَالٌ أُخِذَتِ الدِّیهُ مِنْ مَالِهِ وَ إِلَّا فَمِنَ الْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ فَإِنْ لَمْ یکُنْ لَهُ قَرَابَةٌ وَدَاهُ الْإِمَامُ فَإِنَّهُ لَا یبْطُلُ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

این دلیل برخلاف دلیل چهارم علاوه بر اثبات عدم ضمان مجری حد، ضـمانت بیـت المـال را نیـز رد می‌کند زیرا اگر آن را بپذیریم دیگر موضوعهٔ ادله حرمت خون مسلمان شامل فردی که بـر اثـر اجـرای حـد کشته شده است را در بر نخواهد گرفت.

نقد دلیل انتفای موضوع دیه

به‌نظر می‌رسد این دلیل، با توجه به اینکه از نگاه عرف، موضوع قتل (هرچند بـه صـورت غیـر عمـد)، محقق شده است، قابل خدشه باشد. همچنین آنچه که بر مجنی علیه تعلق گرفته صرفهٔ اجرای حدی مادون نفس بوده است و کسی که کشته شده مقحون الدم بوده است. مضافهٔ بر این که اگر این دلیل را بپذیریم باید عین آن را در تادیبات شرعی هم مطرح کنیم یعنی بگوییم آن چه که سـبب فـوت مجنـی علیـه شـده صـرفهٔ تأدیب شرعی بوده و موضوع قتل منتفی است در حالی که در میان فقها کسی ملتزم به چنین استدلالی نشده است.

و. اصل برائت

محل جریان اصل برائت جایی است که مکلف شک در اصل تکلیف داشته باشـد (مظفـر، ۲/ ۲۷۰). در ما نحن فیه نیز بعد از آن‌که حد شرعی جاری شد و اتفاقهٔ منجر به مرگ شد شک داریم آیا ضمانی وجود دارد یا نه؟ اصل برائت جاری می‌کنیم. این دلیل مورد استناد شـهید اول واقـع شـده اسـت (غایـةالمراد، ٤/ ۳۰۰).

نقد اصل برائت

البته بر این دلیل اشکالی مطرح شده و آن این که با وجود ادله معتبری که دلالت بر هـدر نبـودن خـون مسلمان دارند محل جریان اصل عملـی نیسـت (خوانسـاری، ۷/ ۵۱). مگـر در فـرض تعـارض و تسـاقط امارات. از طرفی، اصل برائت در امور مهمه جاری نمی‌شود و در امور مهمه باید بـه اصـل احتیـاط اسـتناد کرد (محمد علی الأنصاری، ۱/ ٥٤٤). اصل احتیاط در محل بحث اقتضـا می‌کنـد کـه مجـری را ضـامن ندانیم اما برای جلوگیری از تضییع احتمالی حق ورثه مقتول، دیه را از بیـت المـال پرداخـت نمـاییم. مگـر اینکه گفته شود، احتمال تضییع حق ورثه با احتمال تضییع اموال بیت المال تعارض و تساقط می‌کنند.

مستندات قول دوم

دیدگاه دوم شمول قاعده را محدود به حق الله می‌داند. ظاهرهٔ تمامی ادله قول اول، قول دوم را هم در بـر می‌گیرند؛ ولی معتقدان به قول دوم به دو روایت صالح ثوری و مرسله صـدوق عمـل نموده‌انـد کـه سـبب تخصیص ادله مذکور می‌شود. بر اساس این دو روایت، اگر اجرای حد در حدود مربوط به حق الناس منجر به مرگ شود، دیه بر عهده امام (بیت المال) است.

روایت دسته دوم

روایتی است که حسن بن صالح ثوری از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که مضمون این روایت، دلالت بر عدم ضمان خون کسی است که بر اثر اجرای حدود الهی و ضمان خون کسی که بر اثر اجرای حدود مربوط به حق الناس کشته شده است می‌کند. حضرت در این روایت به نقل از امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند:

«من ضربناه حداً من حدود الله فمات فلا دية له علينا و من ضربناه حداً في شيء من حقوق الناس فمات فإن ديته علينا.» (کلینی، ٧/ ٢٩٢).

«هرکس را که به او حدی از حدود الهی بزنیم و بمیرد، دیه‌ای بر عهده ما نیست و بر هرکس که حدی در موردی از حقوق مردم بزنیم و بمیرد، دیه او برماست.»

این روایت را برخی دیگر از محدثان در کتب روایی خود نقل نموده‌اند که از جمله آن‌ها شیخ طوسی (تهذیب الاحکام، ١٠/ ٢٠٨) و شیخ حر عاملی (عاملی، ٢٩/ ٦٤) هستند. همچنین مورد استناد برخی فقها از جمله شیخ مفید (مفید، ٧٤٣) واقع شده است. به‌نظر می‌رسد شیخ طوسی در استبصار نیز قائل به همین نظر باشند (٤/ ٢٧٩).

در میان معاصران ظاهراً آیت الله منتظری این روایت را پذیرفته‌اند. ایشان قایل‌اند زیدی بودن صالح، عامل کنار گذاشتن حدیث نیست و وجود ابن محجوب در بین سلسله حدیث، که از اصحاب اجماع است، مؤید قابل استناد بودن حدیث است. بر این اساس روایات دسته اول که که دلالت بر هدر بود خون مقتول در تمامی حدود دارد حمل بر روایت صالح ثوری می‌شود به این معنی که فقط در حق الله خون مقتول هدر است. بنابر این نظر قول بهتر تفصیل بین حق الله وحق الناس است (منتظری، دراسات فی ولاية الفقيه، ٢/ ٣٦٧).

علاوه بر این روایت شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه مرسل‌های را با همین مضمون نقل نموده‌اند (ابن بابویه، ٤/ ٧٢).

نقد ادله قول دوم

برای استناد به این دو روایت دو اشکال مطرح است. یک اشکال از حیث سندی و دیگری از حیث دلالی. اشکال اول آن که این دو روایت مشکل سندی دارند. در سلسله روایت اول فردی به نام صالح ثوری[5] قرار دارد که زیدی مذهب است و همین امر سبب ضعف سندی آن شده لذا بسیاری از فقها به این

---

٥ مُحَمَّدُ بْنُ يحْيى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ **صَالِحٍ الثَّوْرِی** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ک «انَ عَلِی ع يقُولُ مَنْ ضَرَبْنَاهُ حَدّاً مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَا دِيةَ .....»

روایت استناد ننموده و آن را کنار گذاشته‌اند (موسوی اردبیلی، ۲/ ٦٩٥). روایت دوم هم مرسل بوده و برای جبران این ضعف نیازمند دلیلی است که جبران ضعف کند در حالی که مشهور فقها از آن اعراض نموده‌اند لذا مجالی برای استناد به آن باقی نمی‌ماند (فاضل لنکرانی، ٦١٢). در نتیجه همان طور که صاحب جواهر بیان فرموده‌اند مشهور فقها قائل به هدر بودن خون کسی که بر او حد جاری شده هستند و تفاوتی میان حق الله وحق الناس نمی‌گذارند (صاحب جواهر، ٤١/ ٤٧٠).

همچنین اشکال دیگری که از حیث دلالی بر این دو روایت وارد شده آن‌که می‌توان روایت را بر مطلق رجحان (غیر از وجوب یا استحباب شرعی) و خواست شخصی حضرت حمل نمود (سبزواری، ۲۷/ ۲۹۱). به این معنا که حضرت، میل و نظر شخصی خود را بیان کرده، خود را ملتزم به یک حکم اخلاقی و امتنانی کرده، و فرمودند که اگر ما در حق الناس حدی را اجرا کردیم و منجر به مرگ شخص شد، خودمان (از باب تفضل و لطف)، دیه او را تقبل می‌کنیم. با وجود چنین احتمالی استدلال بر اساس این روایت خدشه‌دار می‌شود چرا که: اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

البته به اشکالات مطرح شده می‌توان این گونه پاسخ داد که حمل بر این معنا (مطلق رجحان به خاطر نظر شخصی و التزام اخلاقی) خلاف ظاهر است. از طرفی تشکیک در نص بودن ادله قول اول و مخالفت آن قول با اصول و قواعدی نظیر احترام خون مسلمان، و لزوم اکتفا به قدر متیقن (حق الناس) باعث می‌شود که قول دوم قابل قبول‌تر از قول اول باشد زیرا توانسته است لااقل در بخشی از مدلول، بین دو دسته روایات وادله (هدر بودن کشته حد و احترام خون مسلمان) جمع نماید از این رو اگر وجه جمع بهتری ممکن نباشد، این قول، قابل قبول‌تر است.

مستندات قول سوم

همان طور که بیان شد در مورد این قاعده قول سومی هم وجود دارد که از سوی سید احمد خوانساری در جامع المدارک مطرح شده است. ایشان اصل قاعده را نمی‌پذیرد. مبنای ایشان این است که ظاهر روایاتی که دلالت بر عدم هدر بودن خون مسلمان دارند ابای از تخصیص دارند لذا عمل به روایات مطرح شده که لازمه‌اش تخصیص ادله هدر نبودن خون مسلمان است مشکل می‌باشد. ایشان در این زمینه که چه کسی ضامن است صراحتاً اظهار نظر نکرده‌اند لکن به‌نظر می‌رسد ایشان بیت المال را ضامن بدانند (خوانساری، ۷/ ۱٦۱).

نقد قول سوم

با توجه به نکات پیش‌گفته مبنی بر تردید در صراحت ادله لا دیه و نیز با توجه به قاعده عقلایی «الجمع مهما امکن اولی من الطرح»، می‌توان با اعتقاد به نفی دیه از مجری و لزوم پرداخت آن از بیت المال بین دو

دلیل جمع عرفی کرد و اشکال مطرح شده را دفع نمود.

مستندات قول چهارم

با توجه به نکاتی که در نقد مستندات سه قول اول بیان شد می‌توان قول به «نفی دیه از مجری مجـازات و لزوم پرداخت از بیت المال» را بهترین نظر در این زمینه دانست. در بررسی ادله نشان داده شد که ادله غیر روایی قاعده لادیه، دلالتی بر نفی مطلق دیه (از مجری و بیـت المـال) ندارنـد و نهایتـاً می‌تـوان بـه عمـوم روایات استناد جست که این عموم، قابل تخصیص است. با توجه به این نکته می‌توان ادله قول مختار را این گونه برشمرد:

أ. تخصیص روایات قاعده لادیه توسط ادله احترام خون مسلمان. همان گونه که بیان شد، عمومیـت ادله حرمت خون مسلمان بقدری قوی است که به گفته برخی فقها إبای از تخصیص دارد. با توجه به مبنای برگزیده مبنی بر تردید در نص بودن روایات مطرح شده قاعده لا دیه، می‌توان روایات این قاعده را به وسـیله ادله حرمت خون مسلمان تخصیص زد و بین این دو دسته از روایـات جمـع عرفـی نمـود. بـدین نحـو کـه بگوییم عموم نفی ضمان شامل بیت المال و غیر بیت المال می‌شود لکن ادله حرمت خـون مسـلمان بیـت المال را از این خکم خارج می‌کند. بر این اساس، مقصود از لادیه و لا قود که در روایـات آمـده نسـبت بـه مجری حد بوده و در مقام نفی کلی نیست. فقهای بزرگی نظیر صاحب جواهر (۴۱/ ۲۳۷-۲۳۸)، این وجه از جمع را در موارد مشابه پذیرفته‌اند. علت این نحو از تعبیر در روایات لادیه هم این است که در این موارد، شبهه پرداخت دیه یا قصاص نسبت به مجری مطرح است و معصومان (علیهم السلام) با این سخن، قصد نفی آن شبهه را دارند و این خود قرینه دیگری است که مقصود، نفی کلی دیه نیست. مؤید دیگر ایـن وجـه، روایت دیگری است که در آن قصاص نیز نفی شده است «مَن أُقیم علیـه حـدٌ فمـات فـلا دیـة و لا قـود» (محدث نوری، ۱۸/ ۲۳۳). توجه به این نکته که قصاص فقط قابل نفی از مجـری حـد اسـت و نفـی آن از بیت المال بی‌معناست، نشان می‌دهد که به قرینه وحدت سیاق، امام در مقام نفی دیه و قصـاص از مجـری حد بوده‌اند و اگر از بیت المال هم قصد نفی می‌داشتند آمدن قصاص و دیه در کنار هم معنی نمی‌داشت.

ب. علت منصوصه در روایت زید الشحام. از باب قاعده «العلة تعمـم و تخصـص» از آنجاکـه علـت ذکر شده یعنی عبارت «لو کان ذلک لم یقتص من أحد» (کلینی، ۷/ ۲۹۱) اختصاص بـه مجـری حـد دارد «اگر مجری را ضامن بدانیم دیگر کسی جرأت اجرای حد پیدا نمی‌کند» پس حکم نفی دیه نیز، اختصاص به مجری می‌یابد و این علت و به تبع، حکم، شامل بیت المال نمی‌شود.

ت. قاعده اقتصار: نفی دیه، خلاف اصل و قاعده است و باید به قدر متیقن آن عمل شود؛ قدر متـیقن، همان نفی دیه از مجری است.

ث. احتیاط در امور مهمه. اصل احتیاط در محل بحث اقتضا می‌کند که اگرچه مجری را ضامن ندانستیم اما برای جلوگیری از تضییع احتمالی حق ورثه مقتول، دیه را از بیت المال پرداخت نماییم. البته ممکن است گفته شود، احتمال تضییع حق ورثه با احتمال تضییع اموال بیت المال تعارض و تساقط می‌کنند؛ مگر آنکه بگوییم اساساً یکی از فلسفه‌های تشکیل بیت المال این است که از تضییع حقوق افراد جلوگیری کند.

همچنین می‌توان مؤیداتی را بر این نظر لحاظ کرد؛ از جمله:

أ. قاعده لاضرر: حدیث لاضرر نیز بر این مبنا که دلالت بر لزوم تدارک ضرر دارد، مؤید دیگر این مطلب می‌تواند باشد؛ زیرا مجرم مستحق قتل نبوده و با این اتفاق متضرر شده و باید این ضرر با دیه جبران شود. البته می‌توان اشکال نمود که شارع مقدس از قبل به مکلف فرموده است مثلاً شرب خمر حرام است و اگر مرتکب شوی تازیانه می‌خوری و اگر بر اثر تازیانه کشته شدی خونت هدر است؛ اما مکلف بر اثر اقدام و سوء اختیار، خود را در چنین وضعیتی قرار داده است. به شیعه همین دلیل لاضرر به عنوان مؤید ذکر شد.

ب. قاعده خطا القاضی من بیت المال (عاملی، ۲۷/ ۲۲۶) نیز می‌تواند مؤید دیگری برای این نظر باشد. البته با این توضیح که «قاضی» در این مورد خصوصیتی ندارد و با الغای خصوصیت، شامل مجری هم می‌شود. مگر آنکه گفته شود، کلمه «خطا» ظهور در غفلت دارد و یکی از شرایط اجرای قاعده لادیه، عدم غفلت مجری در اجرای مجازات است.

قلمرو شمول قاعده

۱. اجرای قاعده در قصاص

در این مورد در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که صراحتاً ضمان را از مجری قصاص نفی می‌کند، حضرت می‌فرمایند اگر قرار باشد که از مجری قصاص، دیه گرفته شود، دیگر هیچ کس، اقدام به اجرای قصاص نمی‌کند، حکم قصاص، در مورد کسی اجرا نمی‌شود و تعطیل می‌گردد: «... لو کان ذلک لم یقتص من أحد...» (کلینی، ۷/ ۲۹۱). روشن است که این تعلیل، نه تنها اختصاص ندارد بلکه فراتر از آن به حکم «العلة تعمم»، حدود و تعزیرات و به طور کلی تمامی مجازات‌ها را در بر می‌گیرد.

همچنین در بین روایات وارد شده در این مورد، لفظ قصاص نیز وجود دارد که دلالت بر عدم ضمان در اجرای قصاص می‌کند. لذا اگر نظر مشهور را (مبنی بر این که مفاد قاعده نفی کلی ضمان است) بپذیریم، می‌توان شمول قاعده را در اجرای قصاص نیز جاری دانست. چنانچه بسیاری از فقها از جمله شیخ مفید

(مفید، ۷۴۳)، شیخ طوسی (تهذیب الاحکام، ۱۰/ ۲۰۶)، ابن ادریس حلی (ابن ادریس، ۳/ ۳۶۱)، علامه حلی (علامه حلی، ۹/ ۳۴۷) و شهید ثانی (مسالک، ۱۵/ ۲۳۷) قائل به عدم ضمان به صورت کلی در اجرای قصاص هستند. همچنین می‌توان به ادله مطرح شده برای سرایت قاعده به قصاص مطابق با مبنای مورد پذیرش استناد جست.

۲. سرایت قاعده به تعزیرات

یکی از سؤالات مطرح شده پیرامون قاعده این است که آیا قاعده فوق شامل تعزیرات نیز می‌شود یا خیر؟

در واقع اصل اولیه بر حرمت خون مسلمان است لذا باید برای عدول از این اصل در تعزیرات دلیل مستحکمی داشته باشیم. مشهور فقهای شیعه قاعده را در تعزیرات جاری می‌دانند (صاحب جواهر، ٤١/ ٤٧٠).

با توجه به نظر مشهور مبنی بر نفی کلی ضمان برای سرایت قاعده به تعزیرات این گونه استدلال شده است: در لسان روایات حد به صورت مطلق استعمال شده است در این حالت به معنی مطلق عقوبت بوده و شامل تعزیر هم می‌شود لذا روایاتی که دال بر هدر بودن خون کسی که بر اثر اجرای حد کشته شده است، شامل تعزیر هم می‌شود. اما همه فقها چنین استعمالی را قبول ندارند (موسوی اردبیلی، ۲/ ٦۹۸).

همچنین به الغاء خصوصیت و سرایت حکم هم استناد شده است (مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، ۳۹۳). لکن ادله حرمت خون مسلمان بسیار مستحکم است و با توجه به مبنای مطرح شده مبنی بر آبی از تخصیص بودن آن‌ها با چنین استدلالی تخصیص زدن آن ادله، مخدوش است. همچنین در میان فقها برخی تعزیر را نوعی تأدیب می‌دانند (منتظری، نظام الحکم فی الإسلام، ۳۱۸). در این صورت نمی‌توان الغاء خصوصیت را مطرح نمود زیرا باید قاعده را در تادیبات هم جاری بدانیم در حالی که چنین امری مورد پذیرش فقهای شیعه نیست (مکارم، تعزیر و گستره آن، ۱۵۵).

نکته دیگر آنکه برخی از فقها به اصل برائت و قاعده احسان نیز تمسک کرده‌اند (موسوی اردبیلی، ۲/ ٦۹۸) که پاسخ آن‌ها در قسمت حدود بیان شد. همچنین شیخ طوسی قائل به عدم سرایت قاعده به تعزیرات شده (مبسوط، ۸/ ٦۳). ماده ٤۸۵ قانون مجازات اسلامی نیز قاعده را در تعزیرات جاری نمی‌داند.

لکن توجه به مبنای مورد پذیرش مشکلی از ناحیه ادله حرمت خون مسلمان به وجود نخواهد آمد. در واقع مهم‌ترین اشکال نسبت به مبنای مشهور از ناحیه ادله حرمت خون مسلمان مطرح می‌شد اما بر اساس مبنای اتخاذ شده به مفاد این ادله عمل شده است. لذا می‌توان قاعده را در تعزیرات هم جاری نمود و چنین

استدلال کرد: با توجه عقوبت بودن حد و تعزیر از ناحیه شارع و سایر خصوصیات مشترک و همچنین با توجه به علت منصوصه‌ای که پیش‌تر اشاره شد، نیازی به الغای خصوصیت نباشد، و تعزیر، حتی اگر بپذیریم که مشمول عنوان حد نیست، مشمول علت آن بوده و از این رو این حکم، به تمامی مجازات‌ها از جمله تعزیرات، تعمیم می‌یابد.

۳. عدم سرایت قاعده به تأدیب

همان طور که در مفردات قاعده بیان شد تعزیر در لغت به معنای تأدیب است اما در فقه دو امر متفاوت می‌باشند و مورد هر یک با دیگری فرق دارد. تعزیر در قبال عملی که ذاتاً حرام است جاری می‌گردد. در حالی که تأدیب در قبال عملی اجرا می‌گردد که صدور آن از نظر عرف و عادت شایسته نبوده و ذاتاً به حد حرمت شرعی نرسیده است. همچنین مقدار ضربات در آن نیز به مقدار ضربات در تعزیر نمی‌رسد (منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۳/ ۵۵۰). نکته دیگر آن که تعزیر بیشتر جنبه مجازات دارد اما تأدیب جنبه تربیتی دارد (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱٤۱).

از ظاهر کلام ابن زهره حلبی بر می‌آید که ایشان، قاعده لادیه را در مورد تأدیب هم جاری می‌داند: «لا دیة لمقتولِ الحدود و الآداب المشروعة» (ابن زهره، ٤۲۰) اما مشهور فقهای شیعه قائل به ضمان در تأدیب هستند (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱۵۵).

مهم‌ترین دلیل مبنی بر ضمان در تأدیب، اطلاق ادله‌ای است که دلالت بر وجوب دیه قتل خطا دارد که تأدیب را هم در بر می‌گیرد و از طرفی دلیل خاصی که این مسأله را استثنا کند وجود ندارد (مکارم شیرازی، تعزیر و گستره آن، ۱۵۸-۱۵۷). همچنین تأدیب به شرط حفظ سلامتی جایز است (شیخ طوسی، مبسوط، ۸/ ٦٦). البته شاید بتوان این ادعا را مطرح نمود که تعزیر و تأدیب در لسان روایات به یک معنا هستند لذا می‌توان قاعده را در تأدیب هم جاری دانست لکن از آنجایی که این قاعده بر خلاف ادله اولیه مبنی بر حرمت خون مسلمان است لذا باید به قدر متیقن اکتفا نمود و قدر متیقن تأدیب را شامل نمی‌شود. لذا نمی‌توان قاعده را در تادیبات جاری دانست.

ضوابط اجرای قاعده

اجرای این قاعده مقید به ضوابطی است که با توجه به آنچه در منابع فقهی موجود است به ترتیب زیر می‌باشد:

۱. صحت شرعی تعلق مجازات

مقصود از این مورد، صحیح بودن اجرای حد از نظر شرعی، و به تعبیری، عدم خطا در مجازات، و به

عبارت سوم، استحقاق متهم نسبت به حد است؛ مثلاً اگر بعد از اجرای حـد، معلـوم شـود شـاهدان دروغ گفته‌اند، در این صورت قاعده جاری نخواهد شد و آن‌ها ضامن هستند (شهید ثانی، شرح لمعـه، ۱/ ۲۵۸- ۲۵۹).

همچنین این مورد می‌تواند ناظر به سایر مواردی که اجرای حکم، غیر شرعی بوده نیز باشد؛ مثلاً جایی که جرم به واسطه شهادت شهود، جاری شود و بعداً فسق آن‌ها کشف گردد. در این مورد، فقها بیت المال را ضامن دیه مقتول می‌دانند (امام خمینی، ۲/ ٤۸۱).

بنابراین، با بررسی موارد مختلف در این رابطه می‌توان به این نتیجه رسید که اگر اجرای حدی منجر بـه مرگ شده باشد، در صورتی قاعده اجرا خواهد شد که بر اساس حکمی صحیح و شرعی اجرا شده باشد.

۲. عدم تعدی و تجاوز

در این رابطه در متون شرعی ضوابطی مطرح شده مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام نقـل شـده است.

«عن أبی العبّاس عن أبی عبد الله ع قال: سألته عمن أقیم علیه الحد فمات أ یقاد منه أو یؤدی دیته قـال لا إلا أن یزاد علی القود»[٦] (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/ ۲۷۸).

این روایت به صراحت دلالت می‌کند بر این که نباید در اجرای حدود تعدی نمـود و اگـر تعـدی شـود قطعاً از دایره شمول قاعده خارج می‌شود. صاحب جواهر (صاحب جواهر، ٤۱/ ٤۷۱) و امـام خمینـی نیـز این حکم را مشروط به عدم تجاوز می‌دانند (۲/ ٤۸۱).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که یکی از ضوابط اجرای قاعده، عدم تجاوز و تعدی در اجرای حد است.

۳. اشتراط اذن حاکم شرع

این قید ناظر به مجری حد است.

فقهای شیعه به استثنای برخی حدود مثل حد ساب النبی (صل الله علیـه وآلـه وسـلم) (شـهید ثـانی، شرح لمعه، ۲/ ۳۷۰) معتقداند که در دوره غیبت امام معصوم (علیه السلام) به جز حاکم شـرع و شـخص مأذون از ناحیه او، کسی حق اقامه حدود را ندارد. لذا یکی از شرایط هدر بودن خون فردی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته‌شده است آن است که حد با اذن حاکم شرع جاری شده باشد.

---

٦ ابوالعباس گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره کسی که حد بر او جاری شده و مرده است، پرسیدم که: آیا به‌خاطر مرگ او قصاص صورت می‌گیرد یا دیه او را می‌پردازند؟ حضرت فرمود: نه (نه قصاص نه دیه)، مگر اینکه بر قصاص افـزوده شـده باشد (بروجردی، ۳۱/ ۱۸۱).»

٤. عدم صدق قتل عمد

در صورتی که فرد رو به موت باشد یا علم کشته شدن فرد در صورت اجرای حد وجود داشته باشد اجرای حد از مصادیق قتل عمد خواهد بود (خوانساری، ۷/ ۱٦۱؛ مکارم شیرازی، أنوار الفقاهة، ۳۹۵).

نکته دیگر آنکه برخی فقها در بحث شرایط قتل عمد، صرف وجود قصد کشتن را ولو در جایی که فعل، عرفاً کشنده نباشد کافی می‌دانند؛ به این معنا که مرتکب با انجام کاری، قصد قتل فردی را داشته باشد و در عمل نیز قتل واقع شود، خواه کار ارتکابی نوعاً موجب قتل بشود، خواه نشود (شهیدثانی، مسالک، ۲/ ۳۹۷). قانون مجازات اسلامی نیز همین نظر را پذیرفته است (ماده ۲۹۰ ق.م.آ).

لذا بر این اساس شاید بتوان این قید را هم جزو شرایط اجرای قاعده دانست.

بررسی حقوقی قاعده

این قاعده در لایحه اولیه قانون مجازات اسلامی و نیز در قانونی که در سال ۱۳۹۰ به رئیس جمهور ابلاغ گردیده و دوباره مسترد شد، نیامده بود. اما در ماده ٤۸۵ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ به صراحت بیان شده است. در این ماده آمده است:

«هرگاه محکوم به قصاص عضو یا تعزیر یا حد غیرمستوجب سلب حیات در اثر اجرای مجازات کشته شود یا صدمه‌ای بیش از مجازات مورد حکم به او وارد شود، چنانچه قتل یا صدمه، عمدی یا مستند به تقصیر باشد، مجری حکم، حسب مورد به قصاص یا دیه محکوم می‌شود. در غیر این صورت در مورد قصاص و حد، ضمان منتفی است و در تعزیرات، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود.»

نظر قانون‌گذار در این ماده در مورد حدود و قصاص، مطابق با مشهور فقهای شیعه است. که اصل قاعده را پذیرفته آن را در تمامی حدود جاری می‌دانند و تفاوتی میان حق الله وحق الناس قائل نیستند. البته بر این ماده خدشه‌ای وارد شده است. مطابق با این دیدگاه دیه فردی که بر اثر اجرای حدود حق الله کشته شده را باید از بیت المال پرداخت نمود. مبنای شرعی آن‌هم تخصیص روایاتی که به صورت عام نفی ضمان می‌کنند به وسیله روایاتی که صرفاً در حق الله نفی ضمان می‌کنند، است. بر این اساس فلسفه چنین حکمی آن است که در اجرای حدود حق الله برای تمامی جامعه منفعت دارد لذا تبعات آن از جمله تلف شدن محکوم علیه قابل توجیه است اما در حق الناس صرفاً افراد محدودی از این حکم بهره می‌برند (زراعت، ۱/ ۳٤۰-۳٤۱).

همچنین بنابر این ماده قاعده در قصاص نیز جاری است اما شمول آن تعزیرات را در بر نمی‌گیرد و بیت المال را ضامن می‌داند. نکته دیگر آنکه در تبصره این ماده آمده چنانچه ورود آسیب اضافی مستند به

محکوم علیه باشد ضمان منتفی است. ظاهراً چنین قیدی در کلام فقها نیامده است اما به‌نظر می‌رسد این نکته مفروض آن‌ها باشد.

در این ماده نسبت به تادیبات نکته‌ای بیان نشده اما بر اساس ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی تأدیب کودک توسط اولیاء مشروط بر این که در حد متعارف و حدود شرعی باشد جزو مستثنیات جرم است. لکن از مقید نمودن این ماده به رعایت موازین شرعی به‌دست می‌آید که اگر منجر به مرگ شود ضمان آور است زیرا یکی شرایط شرعی تأدیب حفظ سلامتی است (شیخ طوسی، مبسوط، ۸/ ٦٦).

نکته دیگر آن که در ماده ٤٧۳ قانون مجازات اسلامی آمده: «هرگاه مأموری در اجرای وظایف قانونی، عملی را مطابق مقررات انجام دهد و همان عمل موجب فوت یا صدمه بدنی کسی شود، دیه برعهده بیت المال است.» عموم این ماده شامل حدود و قصاص و تعزیرات می‌شود لکن به نظر می‌رسد ماده ٤۸۵ آن را تخصیص بزند و قصاص و حدود را از شمول آن خارج کند. البته اگر بخواهیم در مفاد قاعده خدشه نموده و آن را نپذیریم با توجه به این ماده ضمانی بر عده مجری مجازات نخواهد بود و نهایتاً این بیت المال است که ضامن است.

رابطه قاعده با سایر احکام و قواعد

۱. ضمان قتل

بر اساس حکم اولیه، قتل، اعم از عمد و غیر عمد، موجب ضمان است مگر آن که مقتول، مهدور الدم باشد؛ فردی که حد بر او جاری شده مهدور الدم نبوده، مستحق سلب حیات نیست. از طرفی با توجه به مبنای مشهور به موجب قاعده لا دیه، فردی که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده، خونش هدر است. لذا میان این دو حکم در نگاه اولیه تعارض وجود دارد.

به‌نظر می‌رسد با توجه به آن که یکی از شرایط قصاص، در قتل عمد، عدوانی بودن قتل است (شهید ثانی، شرح لمعه، ۲/ ۳۹٦) و از طرفی بر اجرای حد، عنوان عدوان صدق نمی‌کند، شرایط قصاص منتفی است. قبلاً نیز بیان شد که یکی از شرایط اجرای قاعده، عدم صدق قتل عمد است و از این رو، بحث قصاص منتفی است.

اما در رابطه با دیه، با توجه به استدلال سید محمد کاظم مصطفوی، این دو حکم موضوعاً جدای از هم هستند و رابطه آن‌ها تخصص است. ایشان یکی از علل هدر بودن را منتفی بودن موضوع قتل می‌دانستند. یعنی اجرای حد و قتل، موضوعاً جدای از هم هستند. به عبارت دیگر، در بحث قاعده لادیه، حقیقتاً نمی‌توان گفت که مجری حد، شخص را کشته است؛ بلکه اساساً قتل، نتیجه اجرای حد و عمل

خود شخص بوده است؛ در نتیجه لا دیه از موضوع ضمان قتل، تخصصاً خارج است. البته همان‌طور که بیان شد استدلالی که در رابطه با انتفاء موضوع دیه مطرح شده قابل خدشه است. بر این اساس رابطه تخصص منتفی خواهد بود. اما با توجه به مبنای مشهور ظاهر امر، نشان از رابطه عام و خاص و تخصیص دارد، به این شکل که ادله قاعده لادیه، قاعده ضمان قتل را تخصیص می‌زنند. اما اگر ادله حرمت خون مسلمان را غیر قابل تخصیص بدانیم و در نص بودن ادله لا دیه خدشه وارد کنیم، ادله حرمت خون مسلمان، ادله لا دیه را تخصیص می‌زنند که در این صورت دیگر تعارضی بین ادله لا دیه و ضمان قتل نخواهد بود. در ادامه به این امر مفصلاً پرداخته خواهد شد.

۲. قاعده دم المسلم لا یذهب هدراً

این قاعده که میان فقها مشهور است، بر اهمیت خون مسلمان از نظر حکم وضعی دلالت دارد. بنابر نظر برخی فقها مورد این قاعده جایی است که قتلی صورت گیرد لکن قاتل مشخص نباشد (مصطفوی، ۱۲۹). اما با بررسی ادله قاعده روشن می‌شود که اختصاص به این مورد ندارد؛ بلکه مورد آن، هر جایی است که کسی کشته شود و امکان گرفتن دیه از قاتل وجود نداشته باشد؛ خواه قاتل او مشخص نباشد یا دسترسی به او و نزدیکان وی نباشد و یا به جهت فقر مالی وی و نزدیکانش، امکان اخذ دیه وجود نداشته باشد. در این صورت، طبق این قاعده باید دیه او از بیت المال پرداخت گردد چراکه: خون مسلمان، هدر نمی‌رود.

با این توضیح روشن می‌شود، عدم امکان اخذ دیه از قاتل و نزدیکان وی صرفاً مورد (شأن نزول) این حکم است و اینکه حضرت در مواردی نظیر عدم شناخت قاتل، یا معسور بودن وی این قاعده را بیان کرده‌اند از باب تعلیل حکم به علت عام است و موارد مذکور، صرفاً مصادیق و فروعات آن علت کلی هستند.

برای نمونه، دو مورد از روایات مربوط به این بحث را ذکر می‌کنیم:

روایت اول: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در مورد مردی می‌پرسد که مرتکب قتل عمدی شده و گریخته است. حضرت در پاسخ فرمودند: اگر قاتل، مالی دارد، دیه از مال او اخذ می‌شود وگرنه از نزدیکان او به ترتیب قرابت اخذ می‌شود و اگر خویشانی ندارد، امام دیه او را می‌پردازد چراکه: «**لا یبطل دم امرئ مسلم**» (کلینی، ۷/ ۳۶۵).

روایت دوم: از امام باقر علیه السلام در مورد مردی پرسیده شد که مرتکب قتل عمد شده ولی حد، بر او اقامه نشده و شهادتی علیه او صورت نگرفته است تا اینکه دچار جنون می‌شود، سپس گروهی دیگر، علیه او شهادت به قتل می‌دهند. حضرت فرمودند: اگر آن‌ها شهادت دادند که وی هنگام ارتکاب قتل، از

صحت عقل برخوردار بوده است، باید قصاص شود؛ وگرنه ... از مالش به ورثه مقتول، دیه پرداخت می‌شود و اگر مالی نداشته باشد، دیه از بیت المال پرداخت می‌شود: «و لا یبطل دم امرئ مسلم.» (کلینی، ۷/ ۲۹۵).

حال که مفاد قاعده خون مسلمان روشن شد باید رابطه این دو قاعده را بررسی کنیم. در این خصوص، دست کم سه احتمال می‌توان مطرح کرد:

۱) قاعده خون مسلمان، عام است و قاعده لادیه آن را تخصیص می‌زند. این وجه جمع، مورد توجه مشهور واقع شده است.

۲) اگر محل اجرای قاعده خون مسلمان را جایی بدانیم که قاتل مشخص نباشد شاید بتوان گفت موضوع این دو قاعده متفاوت است؛ زیرا در لا دیه در ظاهر امر، قاتل مشخص است که البته همان طور که بیان شد این مبنا مورد پذیرش نیست.

۳) قاعده خون مسلمان، غیر قابل تخصیص است و قاعده لادیه را تخصیص می‌زند؛ در نتیجه طبق قاعده لادیه، دیه از مجری مجازات برداشته می‌شود و طبق قاعده خون مسلمان، دیه بر عهده بیت المال قرار می‌گیرد. با توجه به نکات پیش‌گفته این وجه جمع، بهترین راه حل خواهد بود و به کمک آن، در بیشترین حد، به مضمون دو قاعده عمل شده است. جالب است که مشابه این جمع در موارد دیگری توسط فقها صورت پذیرفته و برخی روایات نیز ظاهر در آن است؛ مثلاً صاحب جواهر پس از ذکر حدیثی مبنی بر حکم حضرت علی علیه السلام به پرداخت دیه از بیت المال در مورد زن حامله‌ای که به خاطر ترس از مشاهده فراریان جنگ جمل، ابتدا فرزندش مرده بود، و به تبع آن خودش هم جان داده بود، معتقدند که این حدیث مبین آن است که منظور از «لیس فی الهایشات[۷] عقل و لا قصاص» این است که بر غیر بیت المال چیزی نیست (أی علی غیر بیت المال) و شاهد دیگر آن را روایت دیگری می‌داند که متصل به روایت اول در کافی نقل شده (کلینی، ۷/ ۳۵۵) که حضرت علی علیه السلام دیه چنین شخصی را در بیت المال قرار دادند (صاحب جواهر، ۴۱/ ۲۳۷-۲۳۸).

نتیجه‌گیری

قاعده «لا دیة لمن قتله الحد» از جمله قواعد فقه جزا است. می‌توان گفت اصل قاعده را تقریباً مشهور فقهای شیعه پذیرفته‌اند؛ لکن شمول و مفاد آن مورد اختلاف است. بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه این

۷ ـ فتنه‌هایی (مثل جنگ جمل) که در شب یا روز واقع شده و شخصی در اثر آن کشته یا مجروح می‌شود، در حالی که قاتل یا جارح معلوم نیست.

قاعده دلالت بر هدر بودن خون کسی می‌کند که بر اثر اجرای حد شرعی کشته شده است. مهم‌ترین ادله‌ای که در این مورد به آن‌ها استناد شده روایاتی است که بنابر نظر مشهور دلالت بر نفی کلی ضمان می‌کند. لکن بر اساس برخی شواهد و قرائن از جمله تردید در صراحت روایات مطرح شده مبنی بر نفی کلی ضمان و از طرفی اباء از تخصیص داشتن ادله حرمت خون مسلمان می‌توان ادله مطرح شده را تخصیص زد و نتیجه گرفت که قاعده دلالت بر نفی ضمان از مجری حد می‌کند و در واقع روایات مطرح شده در مقام نفی ضمان از افرادی که در اجرای حد نقش داشته‌اند، است. که در این صورت دیه کسی که بر اثر اجرای حد کشته شده باید از بیت المال پرداخت شود. چنین جمعی در مورد مشابه مورد پذیرش صاحب جواهر قرار گرفته است. همچنین با توجه به مبنای مشهور سرایت قاعده به تعزیرات خالی از اشکال نیست و در میان فقها برخی سرایت آن را به تعزیرات نپذیرفته‌اند. اما اگر مفاد قاعده را نفی ضمان از مجری حد بدانیم می‌توان قاعده را به تعزیرات هم سرایت داد. همچنین طبق هر دو مبنا می‌توان قاعده را در قصاص جاری دانست لکن سرایت آن به تأدیب مورد پذیرش نیست.

قانون‌گذار در ماده ٤٨٥ قانون مجازات اسلامی نسبت به مفاد قاعده از نظر مشهور فقهای شیعه پیروی نموده و قایل به نفی کلی ضمان است. اما شمول آن را در تعزیرات نمی‌پذیرد. لکن بر اساس نظریه مطرح شده این قاعده دلالت بر نفی ضمان از مجریان مجازات نموده و دیه فردی که بر اثر اجرای حدود و مجازات‌های اسلامی کشته شده باید از بیت المال پرداخت شود.

منابع

قرآن کریم (ترجمه: ناصر مکارم شیرازی)

ابن ادریس، محمد بن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ١٤١٠ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، ***من لا یحضره الفقیه***، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، ***التلخیص الحبیر***، بی‌جا، مؤسسه قرطبه، چاپ اول، ١٤١٦ ق.

ابن زهره، حمزة بن علی، ***غنیة النزوع إلی علمی الأصول و الفروع***، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، ١٤١٧ق.

ابن قدامه، عبدالله بن احمد، ***المقنع***، مکه، مکتبة المکیه، چاپ اول، ١٩٩٧ م.

الألبانی، محمد ناصر، ***إرواء الغلیل***، بیروت، المکتب الإسلامی، ١٤٠٥ ق.

بروجردی، حسین، ***منابع فقه شیعه***، ترجمه مهدی حسینیان قمی و دیگران، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول،

۱٤۲۹ ق.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ***الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة***، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱٤۱۰ ق.

حرعاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعة***، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱٤۰۹ ق.

خمینی، امام روح الله، ***تحریر الوسیلة***، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی‌تا.

خویی، ابو القاسم، ***مبانی تکملة المنهاج***، قم، مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول، ۱٤۲۲ ق.

زراعت، عباس، ***شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی مبحث دیات***، تهران، انتشارات جاودانه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

سبزواری، عبد الأعلی، ***مهذب الأحکام***، قم، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیة الله، چاپ چهارم، ۱٤۱۳ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، ***اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة***، بیروت، دار التراث - الدار الإسلامیة، چاپ اول، ۱٤۱۰ ق.

______، ***غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد***، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱٤۱٤ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - سلطان العلماء)***، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱٤۱۲ ق.

______، ***مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام***، قم، مؤسسة المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱٤۱۳ ق.

شیرازی، محمد حسینی، ***الفقه، القواعد الفقهیة***، بی‌جا، معهد التعالیم الاسلامیة، چاپ اول، ۱٤۱٤ ق.

صاحب الجواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام***، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی‌تا.

طوسی، محمد بن حسن، ***الاستبصار فیما اختلف من الأخبار***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۹۰ ق.

______، ***الخلاف***، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۷ ق.

______، ***المبسوط فی فقه الإمامیة***، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ق.

______، ***تهذیب الأحکام***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱٤۰۷ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱٤۱۳ ق.

فاضل موحدي لنكراني، محمد، ***تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة - الحدود***، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول، ۱٤۲۲ ق.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، ***الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام***، تهران، دار نشر اللوح

المحفوظ، چاپ اول، ١٤٢٥ ق.

کاشانی، حبیب‌الله بن علی مدد، ***تسهیل المسالک إلی المدارک***، قم، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.

ماوردی، علی بن احمد، ***الاحکام السلطانیه***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ١٣٨٦ ق.

متقی هندی، علی‌بن‌حسام الدین، ***کنز الاعمال***، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق.

محقق داماد، مصطفی، ***قواعد فقه***، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، ١٤٠٦ ق.

مرعشی نجفی، شهاب الدین، ***السرقة علی ضوء القرآن و السنة***، قم، انتشارات کتابخانه و چاپخانه آیة الله مرعشی نجفی (ره)، چاپ اول، ١٤٢٤ ق.

مشکینی، علی، ***مصطلحات الفقه***، بی‌جا، بی‌نا، چاپ اول، بی‌تا.

مصطفوی، محمد کاظم، ***مأة قاعدة فقهیة***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، ١٤٢١ ق.

مظفر، محمد رضا، ***أصول الفقه***، قم، اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.

مفید، محمد بن محمد، ***المقنعة***، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید – رحمة الله علیه، چاپ اول، ١٤١٣ ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان***، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ١٤٠٣ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، ***أنوار الفقاهة - کتاب الحدود و التعزیرات***، قم، انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، چاپ اول، ١٤١٨ ق

______________، ***تعزیر و گستره آن***، قم، انتشارات مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، چاپ اول، ١٤٢٥ ق.

منتظری، حسین علی، ***دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة***، قم، نشر تفکر، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.

______________، ***مبانی فقهی حکومت اسلامی***، مترجم: محمود صلواتی، و ابوالفضل شکوری، قم، مؤسسه کیهان، چاپ اول، ١٤٠٩ ق.

______________، ***نظام الحکم فی الإسلام***، قم، نشر سرایی، چاپ دوم، ١٤١٧ ق.

موسوی اردبیلی، عبد الکریم، ***فقه الحدود و التعزیرات***، قم، مؤسسة النشر لجامعة المفید رحمه الله، چاپ دوم، ١٤٢٧ ق.

موسوي خوانساري، احمد، ***جامع المدارک فی شرح مختصر النافع***، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، ١٤٠٥ ق.

نوری، حسین بن محمد تقی، ***مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل***، بیروت، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.

منابع اینترنتی:

انصاری، محمد علی، ***الموسوعة الفقهية الميسرة***، قابل دسترسی در وبسایت:

http://lib.eshia.ir /10193/1/544